

قدرت مطلقه و نامحدود خداوند

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
الطَّاهِرِينَ».

این مراتب هشت‌گانه توحید، چهار مرتبه‌اش در احدیت در جهات مختلف پیداست. احدیت که با واحدیت فرق دارد، فرق اصیلش این است که واحد در باب اعداد است، واحد، اثنی، ثلاثه و... ولیکن احد اثنان گفته نمی‌شود و لا سیما در صورتی که احد نسبت حق سبحانه و تعالی استعمال بشود، این لا بعدد است. اگر هم فرمودند «وَاحِدٌ لَّا بَعْدُ»^۱ یعنی احد، اگر هم احد در جایی استعمال شود که ترکب است، اما احدیت حقه حق سبحانه و تعالی از تمام مظاهر و [...] و ابعاد دور است. ذات حق احدی است از نظر خودش، ترکب و ابعاد هندسی و فیزیکی و زمانی و مکانی ندارد و همچنین احد است نسبت به غیر خودش که احدی غیر از او وجود ندارد. و همچنین احد است نسبت به صفات ذاتش که حیات و علم و قدرت نه به معنای مصدری، بلکه به معنای حقیقه الحیات بصوره مطلقه و حقیقه العلم بصوره مطلقه و حقیقه القدره بصوره مطلقه، این سه با هم از نظر لفظ سه هستند، اما از نظر حقیقت احدیت دارند، این سوم. چهارم: این سه صفت ذات عین ذات‌اند و با ذات، احدیت دارند، پس در این چهار محور که احدیت ذات است نسبت به خود ذات و احدیت ذات است نسبت به غیر ذات و

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، ص ۲۶۹.

احدیت ذات است نسبت به صفات ذات و احدیت ذات است نسبت به موصوف بودن ذات به صفات ذات، این چهار بُعد احدیت، از مراحل هشتگانه توحید است. بحث دیگر که علی ضوء همین بحث است، ذات و صفات حیات و علم و قدرت، نسبت به غیر حق انفصالی هستند، چه در حال اتصال و در چه حال انفصال، ممکن است کسی زنده باشد اما قدرت ندارد، علم ندارد. ممکن است کسی زنده باشد، اما علم دارد و قدرت ندارد، زنده باشد، قدرت دارد و علم ندارد. ممکن است زنده باشد، علم ما و قدره ما داشته باشد که انفصال‌پذیر است ذات و سه صفت حیات و علم و قدرت. کسی باشد، اما زنده نیست، بدن است. این در غیر حق سبحانه و تعالی انفصال‌پذیر است، چه در حال اتصال و چه در حال انفصال. ذاتی هست که برایش حیات نیامده است. «ثُمَّ أَنْشَأْنَا خَلْقًا آخَرَ»^۱ اول انفصال، بعد اتصال و این حیات را که خلقاً آخر است، بعداً خداوند از او می‌گیرد. پس در هر سه بُعد انفصالی است، قبل از اینکه برای این بدن روح بیاید روح نداشت، بعداً که روح آمد، روح عین بدن نیست، بعداً که روح از بدن رفت، باز انفصال، یا انفصال فعلی است یا انفصال واقعی است.

این جریان‌ها در غیر حق سبحانه و تعالی ذاتاً، حیاتاً، علماً و قدرتاً انفصالی است و مراتب و مراحل دارد، اما نسبت به حق سبحانه و تعالی این‌طور نیست. «الحق حقیقته اینیته، واقعیه و لیس له الا اینیة و واقعیه و حقیقه، حقیقته و اینیته و واقعیه الحیاة بمعنی الاسم المصدر و القدرة كذلك و العلم كذلك». حقیقت حق حیات است و حقیقت حق علم است و حقیقت حق واقع العلم غیر محدود، واقع القدرة غیر محدود و إنما الهنا الاختلاف فی تحبیر اللغات و تعبیر الفاظ» از نظر الفاظ این‌چنین است. این بحثی است که قبلاً هم ما راجع به صفات و صفات ذات داشتیم. یکی از صفات ذاتی ذات قدرت است. «قدرته سبحانه و تعالی فوق كافة القدرات و مناقض و مباين لكافة القدرات لأنه قدرته لا محدودة و سائر القدرات محدودة، لان قدرته ازلیة و ابدیة و سائر القدرات غیر ازلیة و لا ابدیة لأن قدرته محدثة و سائر القدرات حادثه» برای این «لأن»ها، این «لأن»های گوناگون چه می‌کند؟ ذات و علم و حیات و قدرت حق سبحانه و تعالی را از سایر موجودات ممتاز می‌کند. قدرت، ما اگر یک موقعی فرصت کردیم کتابی غیر از حوار به عنوان الفسفة بین کتاب و السنة خواهیم نوشت، اما بعضی از مطالب را ما ذکر می‌کنیم.

۱. مؤمنون، آیه ۱۴.

«تقول الفلسفة البشرية الواحد لا يصدر منه الا واحد فلأن الله سبحانه و تعالی واحد بحقیقة الوحدة فلا يصدر منه الا كائن واحد» این از هر جهت غلط است، صدور یعنی چه؟ آیا صدور ولادت است یا صدور خلقت است؟ اگر صدور ولادت است اشکالات دارد و اگر صدور خلقت است نیز اشکالات دارد. اشکال اول ولادت اینکه «لَمْ يَلِدْ» از نظر عقلی و از نظر نقلی، کتاب و سنت، «لَمْ يَلِدْ» نمی‌زاید. اینکه می‌گویید «الواحد لا يصدر منه الا واحد» چرا؟ کدام واحد را می‌گویید؟ اگر واحد علی را می‌گویید که علت است، علتی که از خود اختیار ندارد «اذا كانت العلة غير المختارة، واحدة بحقیقة معنی الوحدة فلا يصدر منها إلا واحد و لكن الله تعالى محور الارادات و القدرات كلها» اتوماتیکی نیست و ثانیاً، او نمی‌زاید، صدور زایندهگی و صدور ایلاذ نیست تا بگویید «لا يصدر منه إلا واحد» این قاعده را از کجا آوردید؟ وانگهی چون خدا واحد است و حقیقت معنی الوحدة صادر نمی‌شود مگر از واحد، پس این کثرات از کجا آمد؟ از آن واحد آمد؟ واحد اول که نه، واحد دوم هم که نه، سوم هم نه، چهارم هم نه، واحد اول چون واحد است «لا يصدر الا واحد» دوم هم همان است، سوم هم همان است، ولو حادث باشد. حدوث در معنای واحد بحقیقة معنی الوحدة تصور ندارد، اما اگر از باب خلقت بگویید، خدا خالق است و علت نیست، خالق از درون ذات نیست، بلکه خالق ماده اولیه است «لامن شيء» به اختیار خود آن ماده اولیه را که خلق کرده است واحد نیست، ماده اولیه مرکب است. «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۱.

و اما بحث قدرت، ما در بحث قدرت در جلد ۲۹...

- [سؤال]

- من همین را عرض کردم، با توحید ذاتی و توحید افعالی منافات دارد، با همه چیز منافات دارد. الصحیفة الخامسة من المجلد تاسعة و عشرين: «كلام في القدرة الإلهية» على ضوء قوله تعالى: «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» الآية الأولى بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲ شیء چیست؟ اینجا می‌خواهیم بحث کنیم «فما هو كل شيء، و ما هي القدرة؟» این «كُلُّ شَيْءٍ» یعنی باید موجود باشد تا قدرت به آن تعلق بگیرد؟ موجود را که نمی‌شود ایجاد کرد. یا قبل از وجود قدرت به او

۱. ذاریات، آیه ۴۹.

۲. ملک، آیه ۲.

تعلق بگیرد، اویی نیست تا قدرت به او تعلق بگیرد و لذا اینجا اباحتی داریم، مقداری از عبارت را عرض می‌کنیم، بعد بحث می‌کنیم.

«فهل يقدر ربنا أن يجمع بين المتناقضين ذاتياً، أو يخلق نفسه، أو يخلق مثله، أو يلد من لا يولد و لا يخلق، أو أن يدخل الدنيا في بيضة دون أن تصغر الدنيا أو تكبر البيضة، أو ما إلى ذلك من المستحيلات الذاتية عقلياً؟»^۱ این سؤالاتی است. «قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ»^۲ اینکه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۳ این از کلیاتی است که قابل استثناء نیست. چون بعضی‌ها در اصول می‌گویند: «ما من عامٍ إلا و قد خص حتى نفسه» نه، این دروغ است. «ما من عام» بله، خود همین «ما من عامٍ إلا و قد خص» حتی خودش «خص». خیر، می‌گوییم خودش «خص» نیست. مثلاً می‌گویند «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» ثقدرت به بعضی از اشیاء تعلق نمی‌گیرد، آیا قدرت به محال تعلق می‌گیرد؟ محال ذاتی، وقتی قدرت به محال ذاتی تعلق نمی‌گیرد، پس «على كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی چه؟ جواب: این را یک شیء در نظر بگیرید، این شیء که می‌گوییم دارای سه مرحله است. «هنا مثلث حسب التصور المحتملة بالنسبة لتصوير المحتمل بالنسبة للمعنى من كلمة شيء، شيء مطلق، لا شيء مطلق و بينهما عوان» این تقسیم اولی است. شیء مطلق، شیئی که احدیت به حقیقت معنی الکلمه دارد، خدا، شیء مطلق. زمان ندارد، مکان ندارد و... خصوصیات اشیاء حادثه را ندارد، مطلق است، از کل جهات مطلق است. حقیقة الشیئیة بدون هیچ تقیدی و ترکیبی و حدی، نه زمانی، نه مکانی، نه ذاتی، نه برون ذاتی، این شیء مطلق است و شیء مطلق که نمی‌شود لاشیء بشود. یک لاشیء مطلق است که این را بعداً بحث می‌کنیم، لاشیء مطلق یعنی اصلاً نمی‌شود لفظ شیء بر او اطلاق بشود، اگر اطلاق کنند غلط است، اگر اطلاق کنند پس ما لاشیء نداریم، ما لاشیء داریم یا نه؟ داریم ولی به این معنا در تصور: «و اللاشیء المطلق عبارة عما تتصوره بس تصوراً و لكنه مستحيل الوجود ذاتياً، مستحيل الایجاد ذاتياً، لا فی الحکمة الربانیة، مستحيل الوجود ذاتياً» می‌گوییم او مستحيل الوجود است، یعنی آنچه که در ذهن انسان آورد، اجتماع نقیضین، اجتماع نقیضین چه در ذهن بتوانید بیاورید و چه نتوانید بیاورید که ما می‌گوییم نمی‌توانید بیاورید. این اجتماع نقیضین «أنا أنا و أنا لست أنا» و سایر مظاهر دیگر. اجتماع نقیضین شیء نیست، چون نه در خارج می‌تواند باشد و

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۲۹، ص ۵.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

۳. بقره، آیه ۲۰.

نه در ذهن می‌شود باشد، حتی در ذهن هم نمی‌شود. در ذهن چه باشد؟ در ذهن انا انا، در عین آنکه انا لست انا؟ وقتی در ذهن بیاید در خارج هم می‌شود بیاید. ما در اینجا با منطقیون اختلاف داریم، آقایان می‌فرمایند در ذهن اجتماع نقیضین می‌آید، ولکن در ذهن که می‌آید، ذهن می‌گوید در خارج نمی‌آید. می‌گوییم چرا نمی‌آید؟ وقتی که در ذهن آمد، چرا در خارج نیاید؟

- منظورشان مفهومی است.

- همان مفهومی را می‌گوییم.

- ذهن خودش خارج است.

- به قول شما خارج است، یعنی ما آیا می‌توانیم تصور کنیم اجتماع نقیضین را در بُعد ایجابی، همان‌طور که نمی‌توانیم بفهمیم حق را در بُعد ایجابی و در بُعد سلبی می‌فهمیم که نیست که نباشد، البته مثال است، اجتماع نقیضین را که در یک آن من هستیم و در همان آن نیستیم، با نه تشکیلاتی که حاجی سبزواری داده، وحدت شرط و اضافه و الی آخر، وحدت حق. اگر این قابل تصور است، پس امکان دارد. چون قابل تصور نیست و هیچ متصور از متصورین نمی‌تواند تصور جمع حتی مفهومی اجتماع نقیضین را بکند، می‌گوید وقتی در فهم نیاید، در خارج به طریق اولی نمی‌آید، چون دو ظرف دارد: یک ظرف تصویری و یک ظرف خارجی. این بحث دیگری است که کاری نداریم.

این اجتماع نقیضین که مستحیل التحقق است ذاتیاً، اینکه مستحیل التحقق است ذاتاً، این شیء است؟ چرا شیء است؟ شیء یعنی وجود، این که محال است وجودش، موجود است؟ قبلاً موجود بوده، بعد معدوم شده؟ حالا موجود است بعد معلوم می‌شود، هیچ وقت موجود نیست و نخواهد بود، ولی امکان دارد عقلاً، مصلحتاً ندارد. یک مرتبه شیء است، به حقیقت شیئی شیء مطلق است، خدا، قبل و بعد و این حرف‌ها در کار نیست. یک مرتبه لاشیء است بحقیقة الاشیئیة. «الاشیء بحقیقة الاشیئیة تعنی أنه لا یمكن عن یصبح شیئاً لا تصوراً و لا خارجاً» حالا خارجاً را بحث می‌کنیم، این چرا شیء بشود؟ یک آدمی که غنی است، غنی است، آدمی که مقداری پول دارد، مقداری غنی است، آدمی که صنار ندارد و کسی هم نیست صنار به او بدهد، پولدار است؟ اصلاً نمی‌تواند پول داشته باشد و نمی‌شود کسی به او پول بدهد. این پولدار است؟ پول چه ربطی به او دارد؟ کسی که نه دارد و نه داشته است و نه خواهد داشت و نه می‌تواند داشته باشد، این را بحث می‌کنیم. آن شیئی که شما تصور می‌کنید، فقط صرف تصور

است که فرض کنید شریک الباری یا اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین و از این قبیل‌ها که اجتماع آنها با هم و ارتفاعشان با هم از ابده بدهیات عالم است، این بویی از شیئیت ندارد، چرا بگوییم شیء؟ پس «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» آن را نمی‌گیرد، این شیء نیست. اصلاً خروج موضوعی دارد، قدرت به شیء تعلق می‌گیرد، لاشیء مطلق که مستحیل است شیء گردد، اگر می‌گویید قدرت لامحدوده حق به او تعلق می‌گیرد می‌شود شیء، می‌گوییم پس این فرض شما غلط شد، ما مستحیل ذاتی را بحث می‌کنیم.

«فرضنا فی هذه الاحتمال المستحیل ذاتياً یعنی لا تتعلق به القدرة بصورة طلیقة و لو كانت القدرة ربانیه لا لعجز فی القدرة إنما لعجز فی هذا الذی تصورتموه» بحث در این مورد است، از آن طرف ضعف نیست، از این طرف ضعف است. ضعف است که یعنی هیچ نیست، چون ما باید تعبیر بکنیم. پس در این دو بُعد مثلث که شیء بتمام معنی الکلمة خداست، لاشیء بتمام معنی الکلمة زماناً، مکاناً، امکاناً، خارجاً، تصوراً، در تمام ابعاد ایجادی، در تمام ابعاد فعلیه الوجود، امکانیه الوجود، حتی تصور الوجود، این هیچ بهره‌ای از معنای شیء ندارد. این چطور شیء است؟ چطور «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» شامل این است؟ این شیء نیست.

اما بینهما «بینهما متوسطات عوان لا الشیء المطلق و لا لاشیء مطلق»؛ شیء مطلق که ازلیت و ابدیت، لاشیء مطلق هم که ازلاً و ابداً هیچ چیز، آن ازلاً و ابداً همه چیز، این ازلاً و ابداً هیچ که اینی در کار نیست. «بینهما یطلق الشیء احياناً على الشیء الموجود الكائن الكون الكائن، المادة الاولية الكائنة، أنت الكائن، أنا الكائن» شیء هستیم دیگر، ولو شیء ضعیف هستیم، شیء محدودیم، شیء فقیریم. یا موجودی که قبلاً بوده و بعد اعدام شده، شیء است به اعتبار ما کان «شیء بالاعتبار الفعلی، أنا و انت، شیء باعتبار ما کان، کان ثم ما، شیء به اعتبار ما کان» یا اینکه نوه پنجاهمی شما این شیء به اعتبار ما یعود. این سه بُعد، این سه شیء. «شیء باعتبار الفعل، بالفعلیة، شیء باعتبار ما کان ثم العدم، أعدم، شیء باعتبار المستقبل» این در حال امکان، امکان ذاتی، امکان ذاتی گذشته و فعلیه و آینده دارد، ولی امکان ذاتی فعلیه، به آن فعلیت دادند، امکان ذاتی گذشته، وجود پیدا کرد و از بین رفت، امکان ذاتی آینده، حالا وجود ندارد، بعد وجود خواهد داشت، ولی امکان ذاتی بالفعل الآن هست، الآن خلق کرده است. این سه بُعد، دوم: دوم دو بُعد بیشتر ندارد یا یک بُعد بیشتر ندارد. موجودی است که امکان ذاتی دارد، انسان هزارسر، عنقا به قول آن‌ها، انسان یک میلیون‌سر. این امکان ذاتی در پرتو قدرت ربانیه دارد، اما امکان در حکمت ندارد. «على ضوء الذات یمكن ایجاد و لكن على ضوء الحکمة

المتعالیة الربانیة لا» نه در گذشته، نه بالفعل، نه آینده، این یک بُعد دارد، چون گذشته و فعل و آینده برای او فرقی نمی‌کند. در اینکه هیچ حکمت ربانی مقتضی نیست، گذشته و فعل و آینده فرقی نمی‌کند. این هم یک حالت، حالت دیگر: ممکن است در گذشته مصلحت بوده، بعداً نه، موسی در گذشته مصلحت بوده بیاید پیغمبر بشود، ولی وقتی که پیغمبر خاتم بیاید، دیگر موسی نه، باید محمد بیاید، امکان دارد، امکان در مقطع گذشته. امام زمان (عج) ظهورشان امکان فی الحکمة دارد، عقلاً امکان دارد، حالا هم دارد، امکان ظهور ولیّ امر (عج) فی الحکمه برای بعد است، برای حالا نیست، برای قبلاً نیست. بعضی‌ها هم امکان بالفعل هیچ زمانی را ندارند.

پس این شیء بینهما، شیء بین المرحلتین یا امکان ذاتی دارد در هر سه زمان، بالفعل هم هست، یا امکان ذاتی در هر زمان دارد، ولی امکان فی الحکمه در هیچ زمانی ندارد یا امکان فی الحکمه ماضیاً داشته و حالا ندارد، حالا دارد، بعداً ندارد، حالا ندارد بعداً دارد. بر همه این‌ها شیء اطلاق می‌شود. «بعلاقة المشاركة، مشاركة ماضیة و مشاركة مستقبلية» به این معنا به تمام این‌ها شیء می‌گوییم. آیا خداوند قادر است یک انسان هزارسر خلق کند؟ بله، در بُعد اصل قدرت بله، در بُعد حکمت نه. نه اینکه قادر نیست، نمی‌کند. «هل الامام المعصوم يقدر على أن يعصى ربه؟ نعم، ولكن لا يعصى» به اختیار عصیان نمی‌کند. ملائکه می‌توانند عصیان کنند یا نه؟ مرحوم علامه بزرگوار استاد عزیز ما آقای طباطبایی در المیزان فرمودند نمی‌تواند، خیر، می‌تواند، نتواند که... این اتوماتیکی است. می‌تواند، ولی نمی‌کند، چون عصیان مربوط به بدن فقط نیست، عصیان عقلی بیشتر است، عصیان عقلی بیشتر از عصیان بدنی است، عصیان عقلی که عقل‌ها را و دین‌ها را نابود می‌کند.

- [...] در ذهن انسان، در فکر انسان اگر عقل چنین معصیتی را اراده کند، اینکه

معصیت محسوب نمی‌شود.

- بله، ولیکن معصوم این کار را هم نمی‌کند. «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»^۱ «هم» عمل که نیست، «هم» نیت است، اراده است. حتی اراده نکرده، چرا؟ «رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» مقام عصمت، مقام فعلی عصمت، اینجا نه تنها باید عمل خارجی نشود، بلکه «هم» اراده هم نکند، در اراده هم معصوم است. هم اراده معصوم است، هم فعل خارجی معصوم است. در تمام مراحل معصوم است، در بُعد خاص خودش.

۱. یوسف، آیه ۲۴.

«إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» به این معناست که آن شیء مطلق اول کنار برود و شیء مطلق دوم که شیء نیست کنار برود و لکن «هل الله قادرٌ على أن يعدم نفسه؟» هست یا نه؟ اگر بگوییم هست، این منافات با ازلیت و ابدیت ذاتی دارد، باید بگوییم: «انعدام ذات الله تعالی مستحیلٌ ذاتياً هل الله قادر على أن يجعل في نفسه المتناقضين الله موجود و ليس بموجود» این کار را بکند. اگر این است، کسانی که منکر خدا هستند نصفش را قبول کردند، اگر امکان دارد، در اصل امکان، خداوند کاری کند که هم باشد و هم در عین حال نباشد، به همان معنا که هست، به همان معنا نباشد. مردم دو دسته‌اند: یک دسته باشد را می‌گیرند، یک دسته نباشد را، هر دو الهی است. این محال است «لیس للمحال جواب» چیزی که محال است چیز نیست، تحقق‌پذیر نیست، اگر تحقق‌پذیر باشد در جنب قدرت لانهایی الهیه، پس این فرض تخلف کرد. فرض این است که این ذاتاً نمی‌شود. یک مرتبه ذاتاً نمی‌شود، یک مرتبه شما نمی‌توانید. نسبت به قدرت لامحدود حق سبحانه و تعالی خدا نمی‌تواند نیست، آنچه در توان است می‌تواند، آنچه در توان است، یعنی امکان ذاتی دارد، می‌تواند، یا انجام می‌دهد یا اصلاً انجام نمی‌دهد یا بعضی وقت‌ها انجام می‌دهد، بعضی وقت‌ها نه، بر حسب مصالح مختلفه‌ای که در زمان‌ها و مکان‌ها و زمینه‌های مختلف هست. بنابراین «لیس للمحال جواب» محال، شیء نیست تا بگوییم قدرت بر او تعلق نمی‌گیرد، پس قدرت کند است. قدرت کند است، این کند است.

سؤال: «هل يقدر ربنا سبحانه و تعالی أن يجعل المستحيل ممكناً؟ مادام المستحيل مستحيل لا تتعلق به القدرة و لكن سعة قدرته سبحانه و تعالی هل توصله أن يجعل المستحيل ممكناً، نقول لا» چرا؟ چون مستحیل ذاتی است، یک مستحیل در حکمت است، یک مستحیل فعلی است که بله، اینجا این کار را بکند، و لکن قدرت به مستحیل ذاتی تعلق نمی‌گیرد. «كما أن المستحيل ذاتياً مستحيل ايضاً كذلك مستحيل ذاتياً مستحيل أن يخلق فيه حالة الامكان» امکان با استحاله متناقض‌اند، استحاله باشد و امکان بر آن بیاید. این جمع بین متناقضین است، ممکن و مستحیل، مستحیل و ممکن. استحاله از بین برود، چیزی نیست که استحاله از بین برود. فرضی که دارید می‌کنید، این فرض در تمام ابعاد، در ذهن و خارج ذهن و بالاتر و پایین‌تر و در تمام مراحل، تا آنجایی که ما می‌فهمیم، این ذاتاً نمی‌شود، نمی‌شود تا آخر نمی‌شود.

بنابراین اینجا یک حرف‌هایی هست که به طور کلی روشن می‌شود و یک حرف‌های باطلی هست که به طور کلی روشن می‌شود باطل است. مثلاً ثالثاً نصارا، نصارا می‌گویند: خدا بر هر چیز قادر است، می‌شود خودش که یکی است یکی را سه‌تا بکند،

سه تا یکی بشود، یکی هم سه تا. می‌گوییم این ما فوق عقل نیست، شما می‌گویید این مافوق عقل است. این نه موازات با عقل دارد که عقل دریافت کند، نه مافوق عقل است، بلکه این ماتحت عقل است، چون عقل این را رفض می‌کند. عقل می‌گوید چنین جریانی مستحیل است «و القدرة لا تتعلق بالمستحیل ذاتياً» بله، بعضی از سؤالات از امیرالمؤمنین (ع) شده است، از امام رضا (ع) شده است، از امام صادق (ع) شده است، سه، چهار سؤال شده است راجع به چیزی که فرض می‌شود مستحیل است. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «فهل يقدر ربنا أن يجعل الكرة الأرضية الدنيا في بيضة، لا تكبر البيضة و لا تصغر الدنيا» این سؤال است. [...] تمام این کره زمین چندها هزار کیلومتر مکعب است یا مدور است، این را در یک تخم‌مرغی که چند سانتی متر است قرار بدهند، نه تخم‌مرغ بزرگ بشود و نه دنیا کوچک بشود. این سؤال دو حالت دارد: یک مرتبه سؤال این است که این بزرگی و کوچکی یا فقط بزرگی و کوچکی هندسی است، فیزیکی و وزنی نیست، یک مرتبه خیر، بزرگی و کوچکی فیزیکی و وزنی و مکانی است، اولی «لیس للمحال جواب». دومی بله، می‌شود، بعد می‌خوانیم.

«إذا كان سؤال هكذا هل يقدر ربنا سبحانه و تعالی أن يجعل الدنيا على كبرها في بيضة على صغرها، لا تصغر الدنيا و لا تكبر البيضة، یعنی لا تصغر الدنيا لا حجماً و لا وزناً و لا تكبر البيضة لا حجماً و لا وزناً، هذا تناقض» امیرالمؤمنین در اینجا «لیس للمحال جواب». فرمود «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «و لكن ليس للمحال جواب» این محال نیست، محال ذاتی است. قدرت به محال ذاتی تعلق نمی‌گیرد، به حساب اینکه این محال ذاتی است. اگر قدرت تعلق گرفت، فرض برمی‌گردد، یعنی معلوم می‌شود که ممکن است. بعضی از چیزهاست که مردم خیال می‌کنند محال است، ولی بعد معلوم می‌شود که خیر، در صد قرن پیش، ده قرن پیش، بیشتر و کمتر که اصلاً بویی از طیاره و این حرف‌ها نبود، اگر به کسی می‌گفتند خروارها آهن به آسمان می‌رود، به سرعت راه می‌رود و چنین می‌شود. محال است، ولی گفتن اینکه این محال است، خامی است. این محال است، ولی بعد شد، معلوم شد محال نبوده است. ولی بعضی از چیزهاست که زمان به این کاری ندارد، زمان و مکان و عقل و علم و فکر و قدرت بشر و قدرت بالاتر، قدرت خدا، هر قدرتی، هر علمی و هر چیزی در هر بُعدی از ابعاد محال است. «اثین فی اثین أربعة، بس فی قم، فی طهران ثمانية؟ فی لندن ثمانية عشر؟!» فرق که نمی‌کند! دوتا و دوتا چهارتا است، چه اینجا باشد چه آنجا باشد. این زمان، آن زمان، برزخ باشد،

قیامت باشد، این عالم باشد یا عالم دیگر. زمان و مکان این را مستحیل نکرد، بعضی چیزها را زمان و مکان مستحیل می‌کنند.

در زمان خاتم النبیین مستحیل است فی الحکمه موسی بیاید، عیسی بیاید، آدم بیاید، ابراهیم بیاید، باید محمد (ص) بیاید. در زمان آدم و انبیاء دیگر مستحیل است محمد (ص) بیاید، محمد برای آخرین زمان است که حامل آخرین شریعت است. این استحاله زمانی است، استحاله مصلحتی است، استحاله مکانی است، ولكن ما در استحاله ذاتی، استحاله ذاتی «مستحیل لذاته لا لزمان و لا مکان و لا مصلحة و لا حکمة و لا کذا و لا کذا» همه این لائیات را در نظر بگیریم، وقتی مستحیل ذاتی است، این ذات هر جا باشد، جا فرق نمی‌کند، هر زمانی، هر مکانی، در هر شهری، در هر حکمتی، در هر بُعدی این فرق نمی‌کند. بنابراین اینکه گفت در جنب قدرت خدا سه یک می‌شود و یک سه، در جنب قدرت غیر خدا نه، این فرق نمی‌کند، هر جا باشد این متعلق قدرت نیست.

سؤال: «هل بامكان ربنا أن يدخل الدنيا على كبرها في بيضة على صغرها لا تصغر الدنيا ولا تكبر البيضة، اذا كان المقصود من الصغر والكبر هندسياً و الصغر و الكبر فيزيائياً وزنياً، طبعاً هذا ليس للمحال جواب» اما جواب دوم، باز از امیرالمؤمنین (ع) است، روایتش را برایتان می‌خوانم. صفحه ۷: «فالمحال الذاتي محال أينما حل، و یجنب القدرة الإلهية أيضاً، و ليس عنه خبر و لا جواب، إلا أنه ليس للمحال جواب یجیب به الإمام الصادق زنديقاً» من گفتم امیرالمؤمنین؟ فرقی نمی‌کند، همه‌شان یکی هستند. «یجیب به الإمام الصادق زنديقاً سألته: أليس هو قادراً أن يظهر لهم حتى يروه و يعرفوه فيبعد على يقين؟ فيجيبه: «ليس للمحال جواب»» این درست است، خدا خودش را آشکار کند، اگر آشکار کند معلوم می‌شود خدا نیست و خدا هم که هست نمی‌شود آشکار کند، چون «لا تُدرِكُ الأَبْصارُ»^۱ این برای اولی. «یعنی بذلك: أن المحال ليس شيئاً يذكر فيسأل عنه» «إنما يسأل عما يمكن» «فلو أن الله أظهر نفسه فلتره العيون بمشاهدة الأبصار» چه ابصار ظاهری، چه باطنی «و في ذلك تحول المجرد عن اللامادة إلى المادة، لكي تشاهد، و هذا محال! كما يسأل الإمام أمير المؤمنين علي (ع): «هل يقدر ربك أن يدخل الدنيا في بيضة من غير أن تصغر الدنيا أو تكبر البيضة؟ قال: إن الله تبارك و تعالی لا ينسب إلى العجز، و الذي سألته لا يكون» این در بُعد اول است که دنیا هم وزنش کم نشود، هم

۱. انعام، آیه ۱۰۳.

مساحتش کم نشود، تخم مرغ هم وزنش زیاد نشود، هم مساحتش زیاد نشود، این نمی شود. برای اینکه این، جمع بین نقیضین است. این در اینجا معلوم است.

«و این کان هنا وجه آخر للجواب، فهو عن وجه آخر للسؤال و كما أجاب علي (ع) نفسه عن نفس السؤال: «ويلك إن الله لا يوصف بالعجز و من أقدر ممن يلطّف الأرض و يعظّم البيضة» حضرت در این زمان نبودند، این زمان کم کم کشف می شود. خداوند زمین را از نظر مساحت کوچک می کند و تخم مرغ را از نظر وزن زیاد می کند، پس این سؤال طور دیگری شد. می شود خداوند زمین را با وزنی که دارد، منهای مساحت، در تخم مرغ با مساحتی که دارد منهای وزن داخل کند؟ بله، چرا؟ علم هم این مطلب را ثابت کرده است. «أنه الاشياء مركبة من الذرات و الذرات تركيب المولكولات، و المولكولات عن عناصر و العناصر عن اشياء المختلفة. اقل الذرات صغراً عبارة عن الهيدروجين و هيدروجين مركب من الكتروان واحد و بروتون واحد» یکی نیست. حتی بین خود الکترون و خود پروتون چقدر فاصله است؟ «الفصل بين كل من الجزئين خمسين الف مرة قطر الجزء الوسطان، یعنی عشر مرات اكثر من فاصلة بين الارض و الشمس» بین زمین تا خورشید ده هزار برابر مساحت کره زمین فاصله است، اما بین الکترون و پروتون با اینکه با میکروسکوپ های قوی هم نمی توانند ببینند، این قدر ریز هستند، بین این دو بُعد؛ بعد منفی و بُعد مثبت، الکترون که بُعد منفی است، سیار است و پروتون که بُعد مثبت است، پنجاه هزار برابر قطر پروتون فاصله است، این یک فاصله.

- می خواهم عرض کنم اگر این ها در مکان واحد نباشند که شیء سوم به وجود نمی آید.

- مکان واحد را بحث می کنیم.

- وقتی این ها در مکان واحد هستند، چطور این قدر فاصله است؟

- پنجاه هزار برابرش، برای اینکه فرض کنید این یک سر سوزن است، این سر سوزن را پنجاه هزار قسم بکنید. این پنجاه هزار قسم یکی این طرف ایستاده، یکی آن طرف، فاصله به اندازه خودش است، ما نسبی را عرض می کنیم.

این فاصله ای که هست، پس هر اتمی می شود یک پنجاه هزارم، اگر فاصله را برداریم. اگر فاصله را برداریم از حرکت می افتد؟ نه، «مادة یعنی الحركة، المادة عن الحركة و الحركة عن المادة حسب النظريات الاخير» پس خود الکترون حرکت دارد، خود پروتون

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۲۹، ص ۸.

حرکت دارد. خود الکترون مرکب از اجزاء است؟ نمی‌دانیم. خود پروتون مرکب از اجزاء است؟ بر مبنای فرمایش امیرالمؤمنین بحث می‌کنیم، هنوز علم این را نفهمیده است. بر مبنای فرمایش امیرالمؤمنین به قدری فاصله بین ذرات ارض زیاد است، فاصله بین ذرات اتمی، ذرات مولکولی، ذرات عنصری، ذرات اجزائی، ذرات با فاصله معلوم، فاصله غیرمعلوم، به قدری فاصله زیاد است که این کره زمین را خداوند فشار بدهد، به اندازه تخم مرغ می‌شود، باز هم حرکت هست، منتها حرکت ریزتر است.

- اینکه امام رضا (ع) می‌فرماید [...]

- این دلیل نمی‌شود، مگر دنیا در چشم می‌رود؟ از قضا این دلیل ما است. البته یک نظر عوامی ممکن است انسان بکند، چه عرض کنم، نظر واقعی، وقتی شما نگاه می‌کنید به آسمان، آسمان وارد چشم شما شد؟ صورتش وارد شد. ولی صورت آسمان از نظر هندسی کوچک شد و داخل چشم شما شد. صورت آسمان از نظر هندسی به اندازه عدسی شما شد و وارد چشم شد. شما آسمان را بزرگ می‌بینید، این‌طور نیست که چشم شما مستقیم آنجا را می‌بیند، صورتی از آسمان به اندازه عدسی شما کوچک و وارد شد، این هم همان‌طور است.

- [سؤال]

- برای اینکه آنچه من می‌بینم خود او نیست، او واسطه است.

- پس روح مجرد است.

- نه، مجرد که نیست. چه ربطی دارد؟

- [سؤال]

- تجرداً ما بله. امروز علم ثابت کرده است که «العلم اثبت هذا المقدار أنه انسان واحد يمكن أن يضغط علىّ، يضغط، يضغط، تزول الفواصل لي بامكان أن تزول. يصبح هذا الإنسان قدره متر نص و في نص و وزنه كذا، صير ذرة صغيرة صغيرة لا يمكن أن تری بالميكروسكوب» پس فواصل زیاد است. به نظر امیرالمؤمنین (ع) که اینجا می‌فرماید: «ويلك إن الله لا يوصف بالعجز، و من أقدر ممن يلطف الأرض و يعظم البيضة» «يلطف الأرض یعنی حجماً، يعظم البيضة یعنی وزناً» يلطف و يعظم فرق می‌کند، «ممن يلطف الارض» تلطيف یعنی الآن سخونت است، الان فاصله‌هاست. فاصله‌ها برود و برود و برود، در آن آخرین مرحله لطافت برسد که هنوز باز فاصله هست، چون حرکت هست. چون اگر فاصله نباشد که حرکت نمی‌تواند باشد، مادامی که ماده، ماده است و موجود

است، حتماً باید حرکت داشته باشد، حرکت بدون فاصله نمی‌شود. منتها فواصلی است که ما می‌فهمیم، فواصلی است که نمی‌فهمیم و فواصلی که هیچ وقت نخواهیم فهمیم. «و من أقدر ممن يلطف الأرض، يلطف الأرض يعني حجماً لا وزناً، و يعظم البيضة يعني وزناً لا حجماً، فإذا الحجم حجم البيضة و الوزن وزن الأرض» کما اینکه در کره خورشید یک سانتی‌متر گاز هزارها کیلوگرم وزن دارد. علما می‌گویند، به ما ربطی ندارد. گاز چه حسابی دارد؟ دلیل نیست بر اینکه اگر حجم کم باشد، وزن هم مثلاً کم باشد، نه حجم زیاد، وزن کم، حجم کم، وزن زیاد. به یکی گفتند که یک من پنبه زیادتر است یا یک من آهن؟ گفت یک من آهن. یک من پنبه هم یک من آهن است، آن حجمش زیادتر است، این حجمش کمتر است.

«يعني الحالة الممكنة في موضع السؤال: أن يلطف الله الأرض عن حجمها برفع الخلل و الفواصل عن عناصرها و جزئياتها و ذراتها»^۱ نه فقط ذراتها، از اجزاء ذرات همین‌طور است. «من ذراتها» الکترون و پروتون «من اجزاء ذراتها، من اجزاء، اجزاء الی آخر حتی یصل الی حد تنحی المادة [...] الفواصل» فواصل که رفت، ماده تا آنجا، تا آن مرز. ممکن است از این بیشتر هم باشد، ممکن است خداوند کره زمین را اندازه یک انگشت انسان بکند. این‌ها را نمی‌دانیم.

«و دمجها کما یمکن، فتصبح قدر البيضة فيدخلها فيها، فالبيضة إذا لا تكبر حجماً مهما كبرت ثقلاً، کما الدنيا لا تصغر ثقلاً مهما صغرت حجماً، فهذه هي الحالة الممكنة من إدخال الأرض البيضة، بتلطيف الأرض حجماً و تكبير البيضة ثقلاً» این در بُعد امکان است، در بُعد فعلیت نیست، خدا هیچ وقت این کار را نمی‌کند، از نظر مصلحت [درست نیست]، ولی در بُعد اصل امکان است.

- [سؤال]

- منتها سؤال دو نوع است. این سؤال دو جنبه دارد، معلوم می‌شود سائل طوری بوده که می‌فهمیده، چون سؤال دو جنبه دارد: یک جنبه اینکه نه حجمش، نه وزنش کوچک می‌شود، جواب همان اول بود. یک جنبه اینکه خیر، کوچک نشود و بشود، در یک جهت نشود، در یک جهت بشود. این جواب از سؤال دوم است. اگر هم طرف دلیل سؤال را نفهمیده بود، حضرت این جواب را نمی‌داد یا جواب داده برای کسانی که

۱. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ج ۲۹، ص ۸.

بفهمند. ما که اینجا نشستیم این را می فهمیم، آن وقت نمی شد بفهمیم، مگر اینکه انسان
تعبداً بفهمد.

- در اینجا کاری با وزن تخم مرغ که ندارد [...]]

- «يعظم البيضة وزناً» در چه وقت؟ وقتی که عرش رفت داخل تخم مرغ، تخم مرغ
سنگین می شود دیگر، بحث سر همین است دیگر.

ثم استحالة تعلق القدرة الإلهية قد تكون ذاتية عقلية كالأمثلة المسبقة، وقد تكون
واقعية كصدور القبيح منه سبحانه «ممكن است، ولی قبیح است.» «أو خلق المرجوح
كونياً، و حسب المصلحة الجماعية للكائنات أو للمكلفين كالمقترحين المعجزات تعنتاً و
لجاجة» همه معجزات را خدا انجام می دهد، بالاتر هم می آورد، ولیکن تعنتاً قبول
نمی کند، چون خلاف مصلحت است. «قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَآ
يَعْلَمُونَ»^۱ «يجهلون أو يتجاهلون حتى إذا وافق ربنا سبحانه و تعالی هذا التعنتات
الجاهلة القاحلة، مع ذلك «هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۲ يتمسحرون من فعل ربنا سبحانه و تعالی، هل
الله تعالی يمسخر نفسه؟».

«فالأخيران- رغم إمكانيتهما ذاتياً، و بالنسبة للقدرات المحدودة أيضاً-هما
مستحيلان على الله، إذ يتنافيان و عدله» و او به معنی مع است «و حکمته تعالی تقدس،
استحالة بالاختيار.» تتمه البحث غداً بإذن الله تعالی.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا نُحِبُّهُ وَ
تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا نُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ.»
«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ.»

۱. انعام، آیه ۳۷.

۲. مریم، آیه ۳۹.